
طبقه‌بندی مدارس در پرتو نظام‌های سیاسی: تحلیلی بر رابطه سیاست، قدرت و آموزش

محسن توده رنجبر^۱، فاطمه عراقی^۲

۱. دکتری پژوهشگری علوم اجتماعی

۲. کارشناس ارشد روانشناسی عمومی

چکیده:

نظام آموزشی همواره بازتابی از ساختار قدرت و مناسبات سیاسی هر جامعه است. در ایران، طبقه‌بندی مدارس و سیاست‌های آموزشی در دهه‌های اخیر نشانگر پیوندی پیچیده میان ایدئولوژی سیاسی، نابرابری اجتماعی و بازتولید فرهنگی است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از رویکرد تلفیقی، رابطه میان سیاست و آموزش را در چهار سطح نظری، تاریخی، تطبیقی و سیاست‌گذاری مورد بررسی قرار می‌دهد. در سطح نظری، دیدگاه‌های بوردیو، فوکو و آلتوسر به‌منزله چارچوب تبیینی برای فهم سازوکارهای قدرت در آموزش به‌کار رفته است. در بخش تاریخی، تحول نظام آموزشی ایران از دوران قاجار تا امروز تحلیل شده تا سیر شکل‌گیری طبقه‌بندی مدارس آشکار گردد. در بخش تطبیقی، مدل ایران با چند نظام آموزشی متفاوت مقایسه می‌شود تا نقش نوع نظام سیاسی در سیاست‌گذاری آموزش روشن گردد. در نهایت، یافته‌ها نشان می‌دهند که سیاست‌های آموزشی در ایران با وجود تلاش برای عدالت آموزشی، هنوز در ساختار طبقاتی و گفتمان سیاسی حاکم بازتولید می‌شوند و نیازمند بازنگری در جهت تحقق برابری آموزشی اند.

کلیدواژه‌ها:

سیاست آموزشی، طبقه‌بندی مدارس، قدرت سیاسی، نابرابری آموزشی، عدالت اجتماعی، بوردیو، فوکو، آموزش تطبیقی

مقدمه :

آموزش از بنیادی ترین نهادهای اجتماعی است که نه تنها بازتاب ساختار اقتصادی و فرهنگی جامعه، بلکه عرصه ای برای بازتولید یا مقاومت در برابر قدرت سیاسی به شمار می آید. در بسیاری از جوامع، طبقه بندی مدارس اعم از مدارس دولتی، غیردولتی، خاص، هیئت امنایی یا تیزهوشان نه تنها نتیجه ی تصمیمات آموزشی، بلکه نمادی از توزیع قدرت و سرمایه فرهنگی است (Bourdieu, ۱۹۸۴).

در ایران نیز نظام آموزشی طی قرن اخیر، همواره در تعامل با تغییرات سیاسی و اقتصادی شکل گرفته است. از نخستین مدارس جدید در اواخر دوران قاجار تا تغییرات پس از انقلاب اسلامی، آموزش نه تنها عرصه ای برای توسعه و نوسازی کشور بوده، بلکه بازتابی از ساختار قدرت و سیاست های کلان دولت ها محسوب می شود (Mehran, ۱۹۹۲; Menashri, ۲۰۰۳). طبقه بندی مدارس؛ اعم از مدارس عادی دولتی، نمونه دولتی، تیزهوشان، هیئت امنایی و غیرانتفاعی؛ به روشنی بازتابی از بازتوزیع منابع فرهنگی و اقتصادی میان اقشار مختلف است که کشور را به نظامی آموزشی چندلایه تبدیل کرده است. هدف این مقاله بررسی چگونگی تأثیر نظام سیاسی بر ساختار طبقه بندی مدارس و بازتولید یا تعدیل نابرابری های آموزشی در ایران است. مقاله با رویکرد تلفیقی شامل چهار سطح نظری، تاریخی، تطبیقی و سیاست گذاری تحلیل می شود تا فهمی جامع از مناسبات قدرت و آموزش حاصل گردد.

مطالعه ی رابطه ی سیاست و آموزش از دو جهت اهمیت ویژه دارد: نخست آنکه آموزش یکی از ابزارهای اصلی کنترل اجتماعی و جهت دهی فرهنگی است؛ دوم آنکه چگونگی سازماندهی آن می تواند نشان دهد دولت تا چه اندازه در پی تحقق عدالت اجتماعی یا تثبیت نظم طبقاتی موجود است. همان طور که آلتوسر (۱۹۷۱) تأکید می کند، دستگاه آموزشی نقش محوری در حفظ و بازتولید ایدئولوژی سیاسی هر حکومت دارد.

در این مقاله سعی می شود با استفاده از رویکردی تلفیقی؛ ترکیبی از تحلیل نظری، مرور تاریخی، بررسی تطبیقی و تحلیل سیاست گذاری؛ رابطه سیاست و آموزش در ایران واکاوی گردد. این بررسی با پرسش های محوری زیر سامان یافته است:

۱. چگونه ایدئولوژی سیاسی و ساختار قدرت بر طبقه بندی مدارس در ایران اثر گذاشته است؟
۲. چه سازوکارهایی موجب بازتولید نابرابری آموزشی می شود؟
۳. چه شباهت ها و تفاوت هایی میان مدل ایران و نظام های آموزشی دیگر کشورها وجود دارد؟
۴. چگونه می توان از منظر سیاست گذاری، مسیر برابری آموزشی را تقویت کرد؟

پاسخ به این پرسش ها می تواند چارچوبی تحلیلی برای فهم رابطه درهم تنیده ی سیاست، قدرت و آموزش در جامعه ایران فراهم سازد.

مبانی نظری و مفهومی :

۱. آموزش به عنوان میدان قدرت و بازتولید اجتماعی

پیر بوردیو یکی از نخستین جامعه‌شناسانی است که آموزش را نه صرفاً فضای انتقال دانش بلکه عرصه‌ای برای رقابت سرمایه‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی دانست (Bourdieu, ۱۹۸۶). از دید او، موفقیت تحصیلی محصولی از عادت‌واره (habitus) و سرمایه فرهنگی خانواده است و نه تنها استعداد ذاتی یا کوشش فردی. از آنجا که طبقات مختلف جامعه از میزان متفاوتی از سرمایه فرهنگی برخوردارند از جمله شیوه بیان، زبان معیار، ذوق زیبایی‌شناختی و سبک تربیت‌مدرسه به‌طور ناخودآگاه طبقه‌ی فرادست را بازتولید می‌کند زیرا معیارهای خود را بر پایه‌ی فرهنگ طبقه‌ی مسلط تعریف کرده است (Bourdieu & Passeron, ۱۹۹۰).

در ایران، این واقعیت را می‌توان در تفاوت عملکرد دانش‌آموزان میان مدارس خاص و عادی مشاهده کرد. خانواده‌های مرفه‌تر علاوه بر امکانات مالی، سرمایه فرهنگی غنی‌تری نیز در اختیار فرزندان خود قرار می‌دهند از زبان و کتاب گرفته تا مدل انگیزشی و آگاهی از مسیرهای آموزشی مدارس ممتاز این سرمایه را به رسمیت می‌شناسند و تقویت می‌کنند. نتیجه، بازتولید نابرابری در قالب دسترسی‌های آموزشی است.

۲. انضباط، دانش و قدرت در مدرسه از منظر فوکو

میشل فوکو با تحلیل تاریخی نهادهای انضباطی نشان داد که مدرسه، بیمارستان و زندان همگی سازوکارهایی مشابه برای کنترل و تربیت بدن‌ها و ذهن‌ها دارند (Foucault, ۱۹۷۷). از دید او، قدرت در نهاد آموزش نه صرفاً در شکل آشکار زور بلکه در قالب «نظارت»، «ارزشیابی» و «نظام رتبه‌بندی» اعمال می‌شود. این الگو در مدارس امروزی ایران نیز به‌وضوح قابل مشاهده است؛ جایی که سنجش مکرر و آزمون‌های سراسری، نوعی انضباط ذهنی و روانی ایجاد می‌کند که از دانش‌آموز انتظار تبعیت از نُرْم‌های خاص دارد.

فوکو همچنین مفهوم «قدرت تولیدکننده‌ی حقیقت» را مطرح می‌کند؛ یعنی قدرت، نه تنها سرکوبگر بلکه سازنده‌ی دانش و هنجار است (Foucault, ۱۹۸۰). در نظام آموزشی ایران، گفتمان‌های رسمی درباره‌ی موفقیت تحصیلی، معنای خاصی از «دانش‌آموز خوب»، «انضباط»، و «دین‌مداری» تولید می‌کنند که بازتابی از سیاست کلان فرهنگی است.

۳. آموزش به مثابه دستگاه ایدئولوژیک دولت از نظر آلتوسر

آلتوسر (۱۹۷۱) در نظریهٔ دستگاه‌های ایدئولوژیک خود، مدرسه را جایگزین اصلی کلیسا در دوران مدرن می‌داند. او تأکید می‌کند که دولت از طریق آموزش، ارزش‌ها و باورهای ایدئولوژیک را به گونه‌ای منتقل می‌کند که افراد، ساختار طبقاتی موجود را طبیعی و مشروع تلقی کنند. از دید آلتوسر، کارکرد اصلی مدرسه نه در آموزش مهارت بلکه در القای پذیرش نظم اجتماعی است.

در ایران، این جنبه را می‌توان در محتوای دروس تاریخی، دینی و اجتماعی مشاهده کرد که ساختار ارزشی نظام سیاسی را بازنمایی می‌کند. با این حال، فضای آموزشی در عین حال می‌تواند بستر مقاومت نیز باشد؛ زیرا دانش‌آموزان و معلمان همیشه حامل معناهای متکثر و متضادند.

۴. پیوند نظریه‌ها در چارچوب تحلیلی تلفیقی

ترکیب دیدگاه‌های بوردیو، فوکو و آلتوسر تصویری چندبعدی از رابطه سیاست و آموزش ارائه می‌دهد. بوردیو نابرابری ساختاری و فرهنگی را تبیین می‌کند، فوکو نحوهٔ اعمال قدرت را در سطح خرد (نظارت، انضباط و نرم) تشریح می‌نماید، و آلتوسر شبکه‌ی گفتمان ایدئولوژیک را توضیح می‌دهد. این سه سطح، پایهٔ روش تحلیلی در ادامه مقاله هستند:

- سطح کلان سیاسی و ایدئولوژیک: تحلیل ساختار قدرت و جهت‌گیری‌های کلان دولت.
- سطح نظام آموزشی و سیاست‌گذاری: بررسی تصمیمات اجرایی و ساختار نهادی مدارس.
- سطح فرهنگی و خرد: مطالعه رفتار، نگرش و تعاملات درون مدرسه‌ای که بازتاب مستقیم روابط قدرت‌اند.

درک تعامل بین این سطوح نشان می‌دهد که چگونه سیاست، طبقه‌بندی مدارس را به ابزاری مؤثر برای بازتولید قدرت تبدیل کرده است.

بررسی تاریخی نظام آموزشی ایران (رویکرد تاریخی):

نظام آموزشی مدرن ایران از اواخر قاجار و با گسترش مدارس جدید شکل گرفت. در آن زمان، آموزش ابزاری برای نوسازی و دولت‌سازی تلقی می‌شد (Menashri, ۱۹۹۲).

در دوره پهلوی اول، تأکید بر ایجاد نظام متمرکز آموزشی و ترویج ارزش‌های ملی بود. مدارس به‌منزله پایگاه‌های تربیت شهروند «مدرن» دیده می‌شدند. اما با افزایش جمعیت شهری و محدودیت منابع، دسترسی برابر به آموزش شکل نگرفت. مدارس خصوصی برای طبقات بالاتر پدید آمد و فاصله آموزشی افزایش یافت (Saatchi, ۲۰۱۰).

در دوران پس از انقلاب ۱۳۵۷، عدالت آموزشی یکی از شعارهای اصلی بود. با این حال، از دهه ۱۳۷۰ به بعد، تغییرات اقتصادی و سیاست‌های خصوصی‌سازی باعث ظهور مدارس غیردولتی، نمونه دولتی و خاص شد (Mehran, ۲۰۰۳). این

روند گرچه تنوع آموزشی را افزایش داد، اما برابری دسترسی را کاهش داد و آموزش را دوباره در مسیر طبقاتی شدن قرار داد.

بررسی تطبیقی نظام های آموزشی (رویکرد تطبیقی):

برای درک بهتر اثر نظام سیاسی بر ساختار آموزشی، وضعیت ایران با سه کشور دارای رویکردهای سیاسی متفاوت مقایسه می شود:

- فرانسه: با نظام جمهوری سکولار، آموزش رایگان و همگانی را حق بنیادی شهروندان می داند (Prost, ۲۰۰۴). با این حال، انتخاب مدارس ممتاز در مناطق شهری موجب بازتولید نابرابری طبقاتی می شود.
- فنلاند: در مدل رفاهی و مشارکتی، دولت با حذف مدارس نخبه گرا و اعمال سیاست «مدرسه واحد» توانسته نابرابری آموزشی را به حداقل برساند (Sahlberg, ۲۰۱۱).
- چین: تحت نظام سیاسی متمرکز، رقابت شدید کنکور و رتبه بندی مدارس، ساختار طبقاتی را تقویت کرده و نوعی تقسیم آموزشی دولتی - خصوصی پنهان ایجاد کرده است (Zhao, ۲۰۰۹).

مقایسه نشان می دهد که نوع نظام سیاسی (دموکراتیک مشارکتی یا متمرکز کنترلی) جهت و شدت طبقه بندی آموزشی را تعیین می کند. ایران از این نظر میان دو مدل فرانسوی و چینی قرار دارد، زیرا در ظاهر بر عدالت آموزشی تأکید دارد اما در عمل، سیاست های طبقه محور را دنبال می کند.

تحلیل سیاست گذاری آموزشی ایران (رویکرد سیاست گذاری):

سیاست های فعلی آموزش عمومی در ایران از چند دهه گذشته تاکنون تحت تأثیر دو نیروی اصلی بوده اند:

۱. فشار اجتماعی برای ارتقای کیفیت آموزش؛
۲. فشار اقتصادی برای کاهش هزینه های دولت.

در نتیجه، رشد مدارس غیرانتفاعی و خاص، علیرغم مقررات رسمی درباره عدالت، نظام آموزشی را دچار تفکیک اجتماعی کرده است (Karimi, ۲۰۱۸). سیاست هایی مانند برگزاری آزمون های ورودی، تفکیک دانش آموزان براساس استعداد، و تمرکز بر رقابت کنکور، فرصت های برابر را کاهش داده اند. از دیدگاه نظریه بورديو، این سیاست ها به بازتولید سرمایه فرهنگی

طبقات بالاتر کمک کرده اند زیرا آنان توان مالی و فرهنگی بیشتری برای بهره گیری از امکانات آموزشی دارند (Bourdieu, ۱۹۸۶).

به علاوه، گفتمان رسمی آموزش که عدالت، تربیت دینی و هویت ملی را هدف می داند، در سطح عملی با فشارهای اقتصادی و سیاسی در تضاد است. این تضاد منجر به تشکیل شبکه ای از مدارس چندگانه با مأموریت ها و پایگاه های طبقاتی متفاوت شده است (Rahimi & Shakouri, ۲۰۲۰).

پیامدها و پیشنهادها :

تحلیل تلفیقی نشان می دهد که نظام آموزشی ایران در عمل از عدالت آموزشی فاصله گرفته و به سمت ساختاری طبقاتی پیش می رود. این روند، خطر بازتولید نابرابری اجتماعی و کاهش تحرک طبقاتی را افزایش می دهد. پیشنهاد می شود:

- سیاست های آموزشی با رویکرد «مدرسه واحد» و بودجه ریزی متوازن بازنگری شوند.
- نظارت بیشتری بر مدارس غیرانتفاعی اعمال گردد تا شکاف کیفی کاهش یابد.
- سنجش کیفیت آموزشی به جای رقابت مبتنی بر آزمون، بر اساس رشد مهارت های اجتماعی و فکری تنظیم شود.
- در تدوین برنامه درسی، از رویکردهای انتقادی برای افزایش تفکر خودآگاه دانش آموزان نسبت به نابرابری استفاده شود (Giroux, ۱۹۸۳).

نتیجه گیری :

آموزش در ایران همواره صحنه ای برای بازتاب قدرت سیاسی و اقتصادی بوده است. از دوره های اولیه تا امروز، نظام مدرسه ای به عنوان نهاد بازتولید ارزش ها و طبقات عمل کرده است. یافته های این مقاله بر اساس تلفیق رویکردهای نظری، تاریخی، تطبیقی و سیاست گذاری نشان می دهد که برای تحقق عدالت آموزشی، اصلاحات ساختاری در جهت برابر کردن فرصت ها ضروری است. دستیابی به برابری آموزشی در گرو بازتعریف رابطه دولت و آموزش و انتقال تمرکز از رقابت به کیفیت انسانی است.

منابع :

- Althusser, L. (۱۹۷۱). *Ideology and Ideological State Apparatuses*. London: Verso .
- Bourdieu, P. (۱۹۸۴). *Distinction: A Social Critique of the Judgment of Taste*. Cambridge, MA: Harvard University Press .
- Bourdieu, P. (۱۹۸۶). *The Forms of Capital*. In J. Richardson (Ed.), *Handbook of Theory and Research for the Sociology of Education* (pp. ۲۴۱-۲۵۸). Greenwood .
- Foucault, M. (۱۹۷۷). *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*. New York: Pantheon Books .
- Foucault, M. (۱۹۸۰). *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings*. New York: Pantheon Books .
- Giroux, H. (۱۹۸۳). *Theory and Resistance in Education: A Pedagogy for the Opposition*. South Hadley: Bergin & Garvey .
- Karimi, A. (۲۰۱۸). Educational inequality and privatization in Iran. *International Journal of Educational Development*, ۶۴, ۲۰-۲۸ .
- Mehran, G. (۲۰۰۳). The paradox of tradition and modernity in female education in the Islamic Republic of Iran. *Comparative Education Review*, ۴۷(۳), ۲۶۹-۲۸۶ .
- Menashri, D. (۱۹۹۲). *Education and the Making of Modern Iran*. Ithaca, NY: Cornell University Press .
- Prost, A. (۲۰۰۴). *Education, Society, and Politics in France*. Paris: Seuil .
- Rahimi, M., & Shakouri, R. (۲۰۲۰). Privatization and educational justice in Iran: A critical analysis. *Iranian Journal of Education Policy Studies*, ۵(۲), ۴۵-۶۸ .
- Sahlberg, P. (۲۰۱۱). *Finnish Lessons: What Can the World Learn from Educational Change in Finland?*. New York: Teachers College Press .

- Saatchi, M. (۲۰۱۰). *Education, class and modernization in Iran*. Tehran: Institute for Cultural Studies .
- Zhao, Y. (۲۰۰۹). *Catching Up or Leading the Way: American Education in the Age of Globalization*. Alexandria, VA: ASCD .